

داستان آفرینش آدم (ع) در مثنوی معنوی

اثر: دکتر عبدالرضا سیف

استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

(از ص ۱۲۳ تا ۱۴۳)

چکیده:

حضرت آدم (ع)، در مثنوی بیانگر حرکت سالکی است که از آغاز معرفت به نهایت کمال می‌رسد. آدم، پله پله از مقامات تبیل تا فنا به ملاقات الهی دست می‌یابد. این سیری که مولانا از آدم بیان می‌دارد برگرفته از قرآن و تفاسیر آنست. آدم در مثنوی شیخ کاملی است که از سوی خدا آمده است و با توبه و تضرع و کار دعا به سوی او باز می‌گردد. مقام خلیفت اللّهی آدم (ع)، مشروعیت بخش، کار عارف است که با سر لوحه قرارداددن این مقام بواسطه شریعت که آراستگی به اخلاق الهی است، گام در طریقتی می‌نهد که او را خالی از نفس و تاریکیهای آن می‌نماید تا سرانجام به حقیقت که همان مقام خلافت الهی است، برسد.

واژه‌های کلیدی: آدم، حوّا، ابلیس، بهشت، فرشتگان.

مقدمه:

آدم نخستین پدر آدمیان جفت حوّا (تورات). ابوالبشر، بوالبشر، خلیفه الله، صفی الله، ابوالوری، ابو محمد، معلم الاسماء، ج: اوادم. (لغت نامه، ج ۱، ۲۴)

- آدم ابوالبشر، انسان نخستین که با صفات و القاب خلیفه الله، صفی الله، ابوالوری و معلم الاسماء نیز نامبردار است. در اشتقاق و معنی واژه آدم بحث است. برخی آن را مشتق از آدیم، برخی به معنی خاک و غده‌ای به معنی سرخی و گندم گونی دانسته‌اند. به نظر می‌رسد نام آدم از اول، اسم خاص نبوده و بعدها به علت کثرت استعمال به علمیت رسیده و دلالت یافته باشد بر انسان نخستین. (اعلام قرآن، ص ۲۲).

خلقت آدم در قرآن از تراب (حج ۵۰)، جایی از طین لازب (صافات ۱۱)، جایی از حمّامسنون (حجر ۲۶ و ۲۸ و ۳۳) و جایی صلصال (رحمن ۱۴) نقل شده است. خداوند برای آدم همسرش حوّا را آفرید و به آنها گفت در این بهشت بهره‌مند باشید و به این درخت نزدیک نشوید تا به سختی و گرسنگی و تشنگی نیفتید.

آدم و حوّا به وسوسه ابلیس از میوه ممنوع خوردند و خود را برهنه یافتند (اعراف ۲۲) از یکدیگر می‌گریختند و شاخه‌های درختان پر سر آنها فرود می‌آمد آدم می‌گریست، ندا آمد: نه ترا می‌گفتم که پیرامون آن درخت نگردید. آنها استغفار کردند. توبه ایشان پذیرفته شد. آنگاه ندا آمد که اکنون از بهشت بیرون روید. (قصص سور آبادی، ۸)

آدم به سرندیب هبوط کرد و حوّا به جده و صد سال از یکدیگر جدا ماندند. پس از آن حوّا از جده و آدم از سرندیب عازم کعبه شدند و در عرفات یکدیگر را شناختند. آدم در منی تمنای آمرزش کرد. (حدود العالم، ص ۱۶۵)

رنج آدم در زمین آغاز شد. جبرئیل به او نوشتن و زراعت و بافندگی و خانه ساختن و تهیه وسایل زندگی بیاموخت. آدم از آهن تنوری ساخت که تاگاه نوح

داستان آفرینش آدم (ع) در... / ۱۲۵

بماند. بسیاری از میوه‌ها را برای نخستین بار آدم در هندوستان، بکشت و از آنجا به سایر قسمت‌های جهان پراکنده گشت. خدای آدم را گرامی گرد و ملک همه زمین بدو داد و از هر چه بر زمین بود، از چهارپای و نخچیر و مرغ و همه جانوران، فرمانبردار او کرد، و هر چه در زمین بود همه مسخر او گردانید. آدم در نهمصد و سی و نه سالگی وفات کرد. (اعلام قرآن، ۶).

آفرینش آدم (ع)

- بلعمی در این باره آورده است: اما، ایدون گفتند که نخست خاک بود، از هر لونی، چنانکه گفت: انا خلقناکم من تراب، آن خاک را تر کردند، طین لازب شد. آن گل را مدتی گذاشتند تا بسیاه شد، حمامسنون شد. آفتاب بر آن بتافت، صلصال شد. بعد، خداوند آدم را بر صورت خویش آفرید، صورتی به غایت نیکو. چهل سال کالبد آدم در زمین افکنده بود، در آنجا که امروز خانه کعبه است. فرشتگان بر او می‌گذشتند، ابلیس هم بر او بگذشت و به درون او رفت. او را میان تهی و بی نیرو یافت. به فرشتگان گفت که او را از زمین بیرون کنیم (بلعمی ۱/ ۲۱ - ۷۱).

آدم است از خاک کی ماند به خاک جنتی است از ناز بی هیچ اشتراک

۱۵ - ۴۲۰ - ۲

آب را و خاک را بر هم زدی ز آب و گل نقش تن آدم زدی

۸ - ۲۸۵ - ۱

مولانا بیان آفرینش آدم (ع) را در دفتر اول از زبان موسی (ع) چنین آورده است:

گفت موسی ای کریم کار ساز
نقش کژ منژ دیدم اندر آب و گل
ای به یک دم ذکر تو عمر دراز
چون ملایک اعتراضی کرد دل
واندرو تخم فساد انداختن
که چه مقصودست نقشی ساختن

آتش ظلم و فساد افروختن
 مسجد و سجده کنان را سوختن
 مایه خونابه و زردابه را
 جوش دادن از برای لابه را
 من یقین دانم که عین حکمتست
 لیک مقصودم عیان و رؤیتست
 آن یقین می‌گویدم خاموش کن
 حرص رؤیت گویدم نه جوش کن
 مر ملایک را نمودی سرّ خویش
 کین چنین نوشی همی ارزد به نیش
 عرضه کردی نور آدم را عیان
 بر ملایک گشت مشکلها بیان

ج ۱ - ص ۳۴۶ - س ۱۷-۹.

- بنا بر روایات یهود، خدا دز پنج روز زمین و آسمان را بیافرید. آنگاه اراده کرد که در زمین آدم را بیافریند، جبرئیل را به زمین فرستاد و گفت: یک قبضه گل بگیر، برو خشک، از هر لونی، سیاه و سفید، سرخ و زرد و سبز، شور و شیرین، تا تمام این خلق را از گل بیافرینم. زمین، جبرئیل را به خدای سوگند داد که از من بزرگی. جبرئیل به سوی خدا بازگشت. آنگاه میکائیل و پس از او اسرافیل مأمور شدند که آنها نیز به همین گونه دست خالی بازگشتند. آنگاه خداوند عزرائیل را مأمور این کار کرد و از او خواست که با خشونت یک قبضه گل بگیرد. عزرائیل بدان گونه که خدای گفته بود یک قبضه خاک به قهر برگرفت، که چهل ارش ستنبری آن بود و میان مکه و طایف فرو ریخت. عزرائیل به پاس این اقدام قابض الارواح شد. بنابراین هم مرگ و هم زندگی آدم بر دست عزرائیل صورت گرفت (بلعمی، ۷۰/۱).

مولانا ابتدای خلقت جسم آدم (ع) را اینگونه بیان کرده است:

چونک صانع خواست ایجاد بشر
 از برای ابتلای خیر و شر
 جبرئیل صدق را فرمود رو
 مشت خاکی از زمین بستان گرو
 او میان بست و بنیامد تا زمین
 تا گزارد امر ربّ العالمین
 دست سوی خاک برد آن مؤتمر
 خاک خود را درکشید و شد حذر
 پس زبان بگشاد خاک و لابه کرد
 کز برای حرمت خلاق فرد

ترک من گو و برو جانم ببخش رویتاب از من عنان خنگ رخس
۳-۱۰۰-۱۲-۷

بس که لابه کردش و سوگند داد بازگشت و گفت یا رب العباد
که نبودم من بنه کارت سرسری لیک ز آنچه رفت تو داناتری
۳-۱۰۱-۱۱-۱۰

خداوند بعد از جبرئیل بترتیب میکائیل (ج ۳، ص ۱۰۱، ۲) و اسرافیل (ج ۳، ص ۱۰۴، ۵) و عزرائیل (ج ۳- ص ۷- ۱۰۵) را روانه میکند که عزرائیل بدون توجه به لابه خاک، امر حق را اجرا می کند و خاک را برای خلقت آدم می برد.

خلقت چهل روزه آدم:

- خدای تعالی بر خاک آدم چهل روز باران اندوه ببارانید و یک ساعت باران شادی، آنگاه گل آدم به کمال قدرت بیالاید و از آنچه صافیتربود آدم را بیافرید و از باقی، درخت خرما را. از اینرو پیامبر اسلام (ص) گفت: خرما را نیکو دارید که آن عمّت شماست. (قصص سوره آبادی، ۵)

خلقت آدم چرا چل صبح بود اندر آن گل اندک اندک می فزود
۳-۳۴۳-۲۰

تعلیم اسماء به آدم:

- چون جان در کالبد آدم درآمد، خدا نام همه چیزها، آدم را تعلیم کرد و او را بر تخت کرامت نشاند. (قصص سوره آبادی، ۶) در قرآن کریم (بقره ۳۱) به علم الاسماء آدم اشاره شده است. و منظور از آفرینش آدم تصدی مقام خلافت الهی (بقره ۳۰) عنوان شده است.

بوالبشر کو علم الاسما بگست صد هزاران علمش اندر هر رگست
۱-۷۶-۱۴

چون شد آدم مظهر وحی و و داد ناطقه او. علم الاسما گشاد.

۳-۴۲۳-۸

درس آدم را فیرشته مشتری محرم درشش نه دیوسبت و پری
آدم انبئهم بأسما درس گو. شرح کن اسرار حق را موبه مو

۱-۴۳۰-۱۹-۱۸

گفت والله عالم السر الخفی . کافریند از خاک آدم را صفی
در سه گز قالب که دادش وانمود هرچ در الواح و در ارواح بود
تاابد هرچ بود او پیش پیش. درس کرد از علم الاسماء خویش
تا ملک بی خود شد از تدریس او قدس دیگر یافت از تقدیس او
آن گشادیشان کز آدم رو نمود در گشاده آسمانهاشان نبود
در فراخی عرصه آن پاک جان تینگ آمد عرصه هفت آسمان

۱-۱۶۳-۱۵-۱۵

و نیز ۱-۱۱۸-۱۱-۱۰ و ۱-۶۳-۱۰ و ۳-۱۳۴-۲ و ۲-۲۵۸-۱ و ۱-۷۷-۷ و

۲-۴۵۳-۱۶-۱۵.

مقام خلیف اللهی آدم:

در باب آدم که حقیقتش در سلسله نظام کاینات علت غایی است وجود وی در نزد اهل نظر حکم آینه ای را دارد که خداوند ذات خویش را در آن رؤیت می کند، آنچه در تقریر قصه او به بیان می آید متضمن لطایف بسیار است و صوفیه سنجیده ملایک را در حق آدم از آن جهت می دانند که به حکم اشارت إن الله تعالی خلق آدم علی صورته صورت معبود خویش را در وی می دیدند و اسماء و مسمی را در وجود وی متجلی یافتند.... همچنین خلافت الهی آدم که در قرآن کریم (۲ / ۳۰) بدان اشارت هست مبنی بر غایت وجود انسان است در مراتب کاینات که وی را به

اعتقاد اهل نظر در حفظ عالم خلیفه حق می‌سازد.... به سبب همین جامعیت هرچه در ارواح و الواح با تمام وسعت وجودی آنها هست در عالم صغیر وجود بظاهر حقیر وی نیز که نسخه عالم کبیر است هست (بحر ذر کوزه، ص ۲۵-۴۴).

پس خلیفه ساخت صاحب سینه‌ای تا بود شاهی را آینه‌ای
پس صفای بی حدودش داد او و آنگه از ظلمت ضدش پنهان او
دو علم بر ساخت اسپید و سیاه آن یکی آدم دگر ابلیس راه
۱۳-۳۹۵-۳

دژ میان آن دو لشکرگاه زفت چالش و پیکار آنچه رفت رفت
۱۱-۱۴-۳۹۵-۳

بود آدم دیده نور قدیم موی در دیده بود کوه عظیم
۱۸-۲۴۷-۱

آدم اصطرلاب اوصاف علوسب وصف آدم مظهر آیات اوست
۱۳-۴۵۱-۳

زانکه گرمنا شد آدم زاختر نیم زنبور عسل شد نیم مار
۱-۱۸۸-۲

و نیز: ۱-۱۶۴-۱۰-۹-۳-۵۷-۸ و ۱-۲۹۶-۱۶

سجده فرشتگان به امر الهی به آدم:

- فرشتگان را چون علم او مسلم گشت، خدای گفت: آدم را سجده کنید. همه سجده کردند، مگر ابلیس (بقره ۳۴، اعراف ۱۱) که سر باز زد. خدا به ابلیس گفت که چه چیز ترا باز داشت که مخلوق مرا سجده نکنی؟ گفت: من برتر از آدمیم؛ مرا از آتش آفریدی و او را از گل. آنگاه خداوند ابلیس را از بهشت بیرون راند و لعنت

نمود.

خداوند برای آدم همسرش حوا را آفرید و به آنها گفت در این بهشت بهره‌مند باشید و به این درخت نزدیک نشوید تا به سختی و گرسنگی و تشنگی نيفتید.

چشم آدم چون به نور پاک دید
چون ملک انوار حق در وی بیافت
این چنین آدم که نامش می‌بزم
گرسنتایم تا قیامت قاصریم

۷-۹-۷۷-۱

پیش خاکش سر نهاد املاک حق
خاک آدم چونکه شد چالاک حق

۱۰-۳۳۵-۱

هر دو آدم را معین و ساجدی
هم ملک هم عقل حق را واجدی

۵-۱۸۲-۲

از همه کَرّ و بیان برده سبق
سجده آرد مغز را پیوست پوست
مظهر عزّت و محبوب به حق
سجده آدم را بیان سبق اوست

۷-۸-۳۹۱-۳

هستمچو آدم باز معزول آمده
آدم حسن و ملک ساجده شده

۱۸-۶۱-۳

باشد افزون تو تحیر را بهل
جان او افزون ترست از بودشان
وز ملک جان خداوندان دل
زان سبب آدم بود مسجودشان

۵-۶-۴۳۴-۱

یک نشان آدم آن بود از ازل
که ملایک سرنهندش از محل

۸-۳۶۳-۱

سجده فرشتگان برای پیامبر اسلام :

در حدیث مفصلی است از ابن عباس که پیش از خلقت آدم (ع) فرشتگان به امر

خدا خاک رسول (ص) را از تربت او گرفتند و هر روز در نهرهای بهشت غوطه‌اش می‌دادند فرشتگان می‌گفتند پروردگارا اگر فرمایی او را سجده کنیم شرح (شرح مننوی، دکتر شهیدی، ج ۴، ص ۸۳ به نقل از بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۲۷)

مولانا می‌گوید سجده فرشتگان به آدم برای پیامبر اسلام (ص) بوده است:

مصطفی زین گفت ک‌آدم و انسبیا	خلف مسن باشند در زیر لوا
بهر این فرموده است آن ذوفنون	رَمَزُ نَحْنِ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ
گر به صورت من ز آدم زاده‌ام	من به معنی جدّ جدّ افتاده‌ام
کنز برای من بندش سجده ملک.	وز پی من رفت بز هفتم فلک

۲- ۳۰۹- ۱۲- ۹

علم و دانش پیامبر (ص) از روز الست.

بنگرم سر عالمی بینم نهان	آدم و حوّا نرسته از جهان
من شمارا وقت ذرات البت	دیده‌ام پا بسته و منکوس و پست

۲- ۲۶۰- ۱۷

حوّا

مفسران بر اساس روایت تورات، بیان می‌دارند که خداوند حوّا را از پهلوی چپ آدم (ع) آفریده است:

«پس چون آدم بخفت و خواب بر روی غلبه کرد - و اندر بهشت خواب نباشد ولیکن چنان بود آدم چون میان خفته و بیدار - خدای عز و جل مر حوّا را از پهلوی چپ آدم بیافرید به قدرت خویش، خلقی چون آدم ولیکن ماده، و حوا بر بالین آدم بنشست... پس آدم چشم باز کرد و مر حوّا را دید بر بالین او نشسته و حله‌های بهشتی پوشیده. آدم چون او را بدید گفت: تو کیستی و چیستی؟ گفت که من خلقی ام همچون تو. خدای عز و جل مرا از پهلوی چپ تو آفرید تا همجنس تو باشم و تو با من آرام‌گیری. (ترجمه تفسیر طبری، ج ۱، ص ۵۰. کشف الاسرار مبینی، ج ۱، ص ۱۴۷)

زَيْنَ لِلنَّاسِ حَقَّ اَرَاْسْتَسْت . ه زَانِجَه حَقَّ اَرَاْسْت چو دانند جست
چون پی یسکن الیهاش آفرید کسی تواند آدم از حوّا بزید

۱۰ - ۱۵۰ - ۲-۱

ابلیس

ابلیس از کلمه دیابلس (Diabolos) یونانی مأخوذ است، اما لغویون عرب، آن را از ریشه ابلاس به معنی ناامید کردن و کلمه اجنبی گرفته‌اند که جمع آن ابالس و ابالیس می‌باشد و مخفف آن بلیس است.... نامهای دیگری از قبیل شیطان، عزازیل، حَتَّاس، دیو... دارد. (فرهنگ اساطیر، دکتر یاحقی، ص ۶۱-۶۲)

نام ابلیس یازده بار در قرآن مجید آمده است که ده بار آن در ارتباط با داستان آدم است. (بقره ۳۴، اعراف ۱۱ و ۱۲، حجر ۳۱ و ۳۲، اسراء ۶۱، کهف ۵۰، طها ۱۱۶، شعرا ۲۶....)

طبری نقل می‌کند: پس چون خلق آدم تمام شد خدای عز و جل بفرمود که فریشتگان را که با ابلیس در زمین بودند که سجده کنید مرآدم را علیه السلام. فریشتگان جمله بفرمان حق تعالی سجده کردند، مگر ابلیس که همچنان ایستاده بود و سجده نکرد... پس چون ابلیس سجده نکرد گفت: چه بود تو را، یا ابلیس، که با فریشتگان سجده نکردی؟ ابلیس گفت: سجده نکنم کسی را که آفریده باشی از گل و صلصال ولوش... گفت: بیرون رو از این جا که تو رانده‌ای، و بر تو باد لعنت تا روز رستخیز... و او به هر آسمانی خدای را سجده کرده بود چندین هزار سال... چون خدای عز و جل آدم را بنیافریده بود، گفت: یا آدم، بدان که من ابلیس را از بهر تو براندم و به لعنت کردم، و ابلیس دشمن توست و آن جفت تو، حوّا هشیار باشید که شما را نفریباند و از بهشت بیرون نکند که آنگاه شما بیچاره مانید. (ترجمه تفسیر

طبری، ج ۱، ص ۴۸۵۱)

سجده نکردن ابلیس به آدم از روی تکبر و رانده شدن او از بهشت

- یک نشان دیگر آنکه آن بلیس
 نهدش سر که منم شاه و رئیس
 ۹-۳۶۳-۱
- لیک اگر ابلیس هم ساجد شدی
 او نبودی آدم او غیری بُدی
 ۱۰-۳۶۳-۱
- هرسجود هر ملک میزان اوست
 هم حجود آن عدو برهان اوست
 ۹-۱۱-۳۶۳-۱
- چونکه کرد ابلیس خوبا سروری
 که به از من سروری دیگر بود
 دید آدم را به چشم منگری
 تا که او مسجود چون من کس شود
 ۱۶-۱۷-۴۴۱-۱
- نفس و شیطان بوده زاوّل واحدی
 آنک آدم را بدن دید او رمید
 نبوده آدم را عدو و حاسدی
 و آنکه نور مؤمن دید او خمید
 ۶-۷-۱۸۲-۲
- بندگی او به از سلطانی است
 فرق بین و بزرگین تو ای حبیب
 که انا خیر دم شیطانی است
 بندگی آدم از کبر بلیس
 ۱۰-۱۱-۴۷۶-۲
- صد هزاران سال ابلیس لعین
 پنجه زد با آدم از ناری که داشت
 بود ابدال و امیرالمؤمنین
 گشت رسوا همچو سرگین وقت چاشت
 ۲-۳-۲۰۳-۱
- تو همان دیدی که ابلیس لعین
 گفت من آتشم آدم زطین
 ۶-۱۳۱-۲
- و نیز ابیات: ۳-۲۸۳-۱۰-۹ و ۲-۳۷۳-۱۲-۱۱ و ۱-۱۷-۱۸۴-۱۷ و
 ۱۱-۱۲-۲۱۹ و ۲-۲۴۳-۱ و ۱-۳۳۵-۲۰-۱۸ و ۱-۳۸۵-۲۰ و ۱-۳۴-۱۱.
 عزازیل همان ابلیس است که قبل از سجده نکردن آدم به همان نام عزازیل

معروف بود.

شده عزازیلی ازین مستی بلیس
که چرا آدم شود بر من رئیس
من زآتش زاده‌ام او ازو حل
پیش آتش مروحل را چه محل
او کجا بود اندر آن دوری که من
صدر عالم بودم و فخر زمن

۳-۱۲۲-۱۳-۱۲-۹

- گروهی از علما براینند که ابلیس گرد بهشت می‌گردید و نگاه می‌کرد. چون نگه کرد ماری برون آمد از بهشت و این مار هر بار چهارپای داشت همچون چهارپای اشتر، و ابلیس آن مار را گفت که من آدم را نصیحتی خواهم کرد سخت نیکو، و مرا پیش او راه نمی‌دهند. باید که تو [مرا] پیش آدم بری تا من این نصیحت او را بگویم و او و ترا بسیار سپاسداری کنم. پس آن مار مرابلیس را به دهان خویش اندر جای کرد. و ابلیس اندر دهان مار رفت و مار او را پنهان از رضوانان در بهشت برد و آنجا بنشانند و چشم ابلیس بر طاووس افتاد. ابلیس از آن طاووس پرسید که آن درخت کدام است که خدای عزوجل آدم را گفت از آن مخور؟ طاووس آن درخت گندم او را بنمود و گفت اینست... (ترجمه تفسیر طبری، ۱، ص ۵۲-۲۸).

حرص آدم چون سوی گندم فزود
از دل آدم سلیمی را ریود
پس دروغ و عشوه‌ات را گوش کرد
غزه گشت و زهر قاتل نوش کرد
کز دم از گندم ندانست آن نفس
می برد تمییز از مست هوس

۱-۳۹۹-۷-۵

این چنین تهدیدها آن دینو دون
آزد و برخلق خواند صد فسون
کین ترا سودست از درد و غمی
گفت آدم راهمین در گندمی

۳-۵-۱۲-۳

برتو خندید آنکه گفت این دواست
که خورید این دانه‌ای دو مستعین
اوش لغزانیید و او را زد قفا
اوست کآدم را به گندم رهنماست
بهردار و تا تکونا خالدین
آن قفا واگشت و گشت این را جزا
۳- ۲۵۰- ۱۸-۲۰

گرنه بهر نسل بودی ای وضی
گفت ابلیس لعین دادار را
ز ز و سیم و گله اسبش نمود
آدم از ننگش بکردی خود خصی
دام زفتی خواهم این اشکار را
که بدین تانی خلیق را ربود
۳- ۶۰- ۱۱-۱۳

مادر و بابائی ما را آن حسود
کردشان آنجا برهنه و زار و خوار
تاج و پیرایه به چالاکی ربود
سالها بگریست آدم زار زار
۲- ۱۶۱- ۱۸-۱۹

- خروج آدم از بهشت بخاطر پیروی از هوای نفس

یک قدم زد آدم اندر ذوق نفس
شد فراق صدر جنت طوق نفس
۱- ۲۴۷- ۱۵

طبری نقل کرده است که حوا در آغاز گول ابلیس را خورده و از درخت گندم
خورد و آنگاه به آدم نیز داد تا خورد. (ترجمه تفسیر طبری، ج ۱، ص ۴۸۵۴)

چند با آدم بلیس افسانه کرد
چون حوا گفتش بخور آنگاه خورد
۳- ۵۳۱- ۱۲

ناله از اخوان کنیم یا از زنان
ز آن مثال برگ دی پژمرده‌ام
که فگندندم چو آدم از جنان
کز بهشت وصل گندم خورده‌ام
۳- ۴۳۲- ۱۲-۱۳

اول و آخر هیبوط من ز زن
چونکه بودم و او حوا ز کون
۳- ۴۳۲- ۱۲-۱۳

ورود ابليس به بهشت به واسطه مار

صد هزار ابليس لاجول آر بين . آدما ابليس را در ماربين

۱ - ۲۶۱ - ۱۲

ونيز در اين ابیات: ۱ - ۱۳۰ - ۱۶ و ۱ - ۱۷۲ - ۴ و ۳ - ۵۴۹ - ۱۵ و ۱ - ۲۶۰ -

۲ - ۱ و ۱ - ۳۵۱ - ۳ و ۲ - ۱ و ۳ - ۳۵ - ۳ و ۱ - ۲۴۵ - ۶ .

توبه آدم

مولانا با بيان گريه و توبه آدم، قضای الهی را باعث گول خوردن آدم می داند.

بهر گريه آمد آدَم بر زمين تا بود گريان و نالان و حزين

۱۹ - ۱۰۰ - ۱

آدم از فردوس و از بالای هفت پای ما چان از برای عذر رفت

۱ - ۱۰۱ - ۱۰

از پدر آموز کآدم در گناه خوش فرود آمد به سوی پایگاه

چون بدید آن عالم الاسرار را بنزد و پسا استاد استغفار را

رئنا انا ظلمنا گفت و بس چونکه جانداران بدید از پیش و پس

۷ - ۹ - ۲۹۷ - ۲

زلت آدم زاشکم بود و باه و آن ابليس از تکبر بود و جاه

لاجرم او زود استغفار کرد و آن لعین از توبه استکبار کرد

۳ - ۴ - ۳۵ - ۳

گر در آن آدم بکردی مشورت در پشیمانی نگفتی معذرت

۱۹ - ۲۴۷ - ۱

- آدم تو نیستی کور از نظر لیک اذجاء القضا عمی البصر
- ۵-۲۹۷-۲
- چشم آدم چون به نور پاک دید. جان و سرّ نامها گشتش پدید
- این همه دانست و چون آمد قضا دانش یک نهی شد بتروی خطا
- ۷-۱۰-۷۷-۱
- آدم و حوا کجا بود آن زمان کی خدا افگند این زه در کمان
- ۱۹-۷۲-۲
- و نیز: ۲-۱۶۲-۱ و ۱-۳۵۱-۲ و ۲-۲۰۷-۳ و ۳-۲۹۴-۱۰ و ۲-۲۹۸-۱۲-۱ و ۱-۲۳۹-۱۱ و ۱-۹۲-۳-۲ و ۲-۴۸۱-۳-۲

فرزندان آدم: هابیل و قابیل

به فارسی جلمیس و تلمیس (مهرنمبر ۲۴)، نام دو پسر حضرت آدم بود. که سرانجام میان آن دو اختلاف پیدا شد و هابیل بدست قابیل کشته شد؛ سبب چنان بود که در آن روزگار حوا دو فرزند به یک شکم می آورد و معمولاً یکی دختر بود و یکی پسر، و خدای تعالی آدم را فرموده بود، هر دختر که ترا آید به پسری ده که از شکمی دیگر آمده باشد، تا به هم شکم نداده باشی (تفسیر طبری ۲/۳۹۴): چون هابیل با توأم خود اقلیما متولد شد و پس از وی هابیل با لبودا بدنیا آمدند و همه به جد بلوغ رسیدند آدم اقلیما را نامزد هابیل کرد و لبودا را به زوجیت قابیل منسوب گردانید. قابیل از قبول این امر سرپیچی کرده و گفت من هرگز در مفارقت خواهر همزاد خود اقلیما که در حسن و جمال یگانه و بی مثال است از پای ننشینیم. و سرانجام آدم قابیل و هابیل را گفت که قربان کنند و قربانی هر یک قبول افتد اقلیما او را باشد. قربانی قابیل موزد قبول واقع نگردید و این امر خشم او را بیش از پیش برانگیخت. و هابیل را به کشتن تهدید کرد. هابیل گفت: خداوند قربانی را از پرهیزکاران می پذیرد

و اگر تو به آهنگ کشتن من دست به کار شوی من دست نگاه می دارم زیرا از خدا می ترسم و قابیل همچنان در کمین هابیل بود تا اینکه او را بر سر کوهی خفته یافت، سنگی برگرفت او را با ضربه سنگ از پای درآورد. سپس جنازه او را برداشته حیران و سرگردان به این طرز و آنطرف می کشاند و نمی دانست که با آن چه کند. ناگاه دو کلاغ پیش چشم او به نزاع مشغول شدند یکی از آن دو دیگری را کشت و با منقار خویش زمین را گود کرد و لاشه کلاغ مرده را زیر خاک پنهان ساخت. قابیل از مشاهده این صورت درسی فراگرفت و به دفن برادر پرداخت. (تاریخ حبیب السیر، ص ۳، ۲۱). (لغت نامه، ج ۱۰، ص ۱۵۲۴۸)

در قرآن کریم (مائده ۳۱ - ۲۷) داستان کشتن هابیل به دست قابیل و آموزش دفن جسد به واسطه کلاغ نقل شده است البته نامی از این دو در قرآن نیامده است. آموختن پیشه گورکنی قابیل از زاغ پیش از آنکه در عالم علم گورکنی و گور بود. کندن گوری که کمتر پیشه بود کی ز فکر و حيله و اندیشه بود

۹-۳۵۵-۲

گر بدی این فهم، مرقابیل را کی نهادی بر سر او قابیل را

۱۰-۳۵۵-۲

که کجا غایب کنم این کشته را این بخون و خاک در آغشته را

۱۱-۳۵۵-۲

در این هنگام زاغی را می بینید که زاغ مرده ای را بدهان گرفته و بعد از کندن زمین با چنگال آن را در زیر خاک دفن کرد:

گفت قابیل آه یسه پر عقل من که بود زاغی زمین افزون به فن

۱۶-۳۵۵-۲

همچنان دور دوم هابیل شد ضیاء نور پناک او قابیل شد

۱۵-۳۹۵-۳

اولین خون در جهان ظلم و داد	از کف قابیل به زن فتاد
لطیف او عاقل کند مرنیل را	قهر او ابله کند قابیل را
اولین خون در جهان ظلم و داد	از کف قابیل به زن فتاد
در میان آن دو لشکرگاه زفت	چالشن و پیکار آنچه رفت رفت
همچنان دور دوم هابیل شد	ضد نور پاک او قابیل شد

شیث

نام پیغمبری که پسر آدم (ع) بود. (غیاث اللغات). فرزند آدم (ع) وصی پدر و ولیعهد اوست و اول کسیکه کعبه را به گل و سنگ بنا کرده و پنجاه صحیفه بر وی نازل شد و هفتصد و دوازده سال زندگی کرد بعد فوت در غار بوقیسی مدفون گشت. (منتهی الارب). او پسر آدم و حواست که در ۱۳۰ سالگی آدم برای او بوجود آمد و ۹۱۲ سال بزیست گویند که مخترع حروف هجائیه شیث بود. (قاموس کتاب مقدس). نام پسر آدم ابوالبشر که پیغامبری داشت. نام پیغامبری. لقب او، وصی ولی عهد (یادداشت دمخدا).

- در عبری شیث فرزند سوم آدم و حوا زمانیکه آدم به سن ۱۳۰ سالگی رسیده بود پنجسال پس از قتل هابیل شیث بدنیا آمد. فرزند او را وصی و خلیفه خود قرار داد و ساعات شب و روز را به او آموخت و تمام بشر از نسل او هستند زیرا، هابیل فرزند نیاورد و فرزندان قابیل در طوفان از میان رفتند. و گویند شیث تا هنگام مرگ در مکه مقیم بوده و به حج و عمره می رفته است و او خانه کعبه را با سنگ و گل بنا

نمود و به پسرش انوش وصیت کرد و در غار ابوقیس در جوار آدم و حوا مدفون گردید و ۹۱۲ سال زندگی کرد و گویند او با خواهرش حزوره ازدواج نمود... (روضه‌الصفاء، چاپ بمبئی- ج ۱، ص ۱۲). طبری نام او را، شیث، شاث نویسد و گوید شاث اسمی است که عبری و معنی شیث عطای الهی است یعنی به جای هابیل به آدم عطا گردید. (دایرةالمعارف اسلامی).

مؤلف تاریخ سیستان داستان شیث را چنین آورده: آدم چون خواست به حوا نزدیک گردد طهارت کردی.... تا یک راه شیث پدر انبیا موجود گشت.... آدم عهدی نوشت بر شیث و خدای را و فریشتگان را گواه کرد و اندر وقت دو حله آوردند از بهشت به نور و رنگ خورشید و بر شیث بپوشیدند به فرمان باریتعالی و محویله البیضا را ایزد تعالی به زنی بوی داد که راست به حوا مانست و از شیث بارگرفت... و بیضا انوش را بیاورد شیث آن ودیعت به انوش سپرد. (سفینه البحار قمی) (لغت‌نامه، ج ۹، ص ۱۲۹۱۰).

آن کز آدم زُست دست شیث: چید . پس خلیفه‌اش کرد آدم کان بندید

۱۷- ۲۹۶- ۱ .

از خدا بویی نه او: زانی اثر . دعویش افزون ز شیث و بوالبشر

۴۱- ۱۴۰- ۱

چون نظر بر ظرف افتد روح را . پس دو بیند شیث را و نوح را

۱۱- ۱۸۵- ۳

تفسیر عرفانی داستان آدم (ع):

معنی انسان کامل در نظر مولوی همین فرا رفتن از مقام فرشتگان و رسیدن به مرتبه خداوندان دل است. حضرت آدم نمودگار کهن و نمونه نخستین است. حقیقت جوهر آدم همان روح خداوندی است که در وجود او نهاده شده است و از

او به تمام آدمیان منتقل می‌گردد. بنابراین هر انسانی بالقوه انسان کامل است که می‌تواند به شرط فعلیت بخشیدن به این قوت، انسان کامل بالفعل گردد و مقامی بالاتر از فرشتگان پیدا کند و مسجود ملائکه شود تحقق این امر بسته بمجاهده فرد و توفیق حق است. انبیا و اولیا تحقق بخش جوهر الهی خویش در این جهان و بنابراین، انسانهای کامل اند. بدین ترتیب، مولوی، انبیا و اولیا را تکرار و تجدد حضرت آدم یا همان روح و حقیقت الهی در مقاطع مختلف تاریخ، می‌داند.

آن سنابرقی که بر ارواح تافت	تا که آدم معرفت زان نور یافت
آن کز آدم رُست دست شیث چید	پس خلیفه‌ش کرد آدم کان بدید
نوح از آن گوهر که برخوردار بود	در هوای بحر جان دُریار بود

۱۶-۱۸-۲۹۶:۱

جان ابراهیم از آن انوار زفت	بی حذر در شعله‌های نار رفت
چون محمد یافت آن ملک و نعیم	قرص مه را کرد در دم او دو نیم

۱۰۹-۲۹۷-۱

(داستان پیامبران در کلیات شمس، ص ۱۴۴-۱۴۳)

= نفسی آزرده است: بهشت هشت است و دوزخ هفت و بهشت اول ضدی ندارد و بهشتهای دیگر در برابر هفت دوزخ هستند. آدم و حوا در آغاز در بهشت اول بودند که در آن وجود نبود و آن را دوزخی نیز در مقابله نبود. با خطاب کن از بهشت اول به بهشت دوم آمدند و از آسمان عدم به زمین وجود پابین آمدند. در این بهشت گرسنگی و تشنگی و برهنگی و جز آن نبود. به آنان گفتند به درخت مزاج نزدیک نشوید. شیطان و سوسه کرد. نزدیک شدند و از بهشت دوم به بهشت سوم افتادند که بهشت ابلهان و اطفال است. در این بهشت محتاج شدند و گرسنه. از آسمان تفرید به زمین ترکیب آمدند. در اینجا از درخت عقل نهی شدند و چون بدان نزدیک گشتند به بهشت چهارم (زمین) طرد شدند (الانسان، ۳۰۰). و باز در همین کتاب

آمده: بدان که چنانکه در عالم کبیر آدم و حوّا و ابلیس هستند، در عالم صغیر هم هستند. انسان عالم صغیر است و عقل، آدم این عالم است و جسم، حوّا است. و هم، ابلیس است. و شهوت، طاووس است و غضب، مار است و اخلاق نیک، بهشت است و اخلاق بد، دوزخ است و قوتهای روح، و قوتهای جسم ملائکه اند.
(الانسان، ۱۴۹)

ابیاتی که در آنها از آدم نام برده شده:

آنچنان کآدم بیفتاد از بهشت رجعتش دادی که زست از دیو زشت
۱۸-۳۸۵-۱

داند او کونیکبخت و محرم است زیرکی زابلیس و عشق زآدم است
۳-۳۶۱-۲

در مثنوی ترکیب آدم کده کنایه از دنیا است:

همجو از آب و گل آدم کده نور زآهک پازها تابان شده

۱-۳۰۶-۲

و ابیات: ۱-۳۸۵-۱ و ۱-۸۶-۳ و ۲-۳-۶۲-۳ و ۳-۱۵-۹۱ و ۱-۱۲۱-۷ و ۲-۶۱-۱۴ و ۳-۲۸۵-۵ و ۳-۱۷۶-۱۱ و ۳-۱۱۸-۶ و ۳-۲۳۹-۱۰ و ۲-۸۳-۸ و ۲-۳۳۹-۱۳ و ۱-۱۳۱-۲ و ۲-۲۶۰-۱۶ و ۲-۱۳۷-۳ و ۲-۳۶۷-۴ و ۱-۲۹۶-۱۷ و ۱-۱۰۶-۵ و ۳-۳۸-۱ و ۳-۱۲۴-۱۰ و ۳-۴۱۳-۱۰ و ۲-۳۷۴-۱۵ و ۳-۴۱۳-۱۱ و ۳-۵۳۶-۴ و ۲-۳۲۲-۳ و ۳-۲۰۱-۹ و ۳-۶۲-۳.

نتیجه:

سالک چون آدم (ع) با راهنمایی حق از وساوس شیطانی رهایی می یابد و در مسیر تکامل به دیدار حق نائل می گردد و این مقام با عنایت الهی صورت می گیرد.

منابع:

- ۱- بلعمی، ابوعلی محمد، تاریخ بلعمی، ۲ جلدی، به تصحیح محمدتقی بهار و به کوشش محمدپروین گنابادی، چاپ دوم، ۱۳۵۲.
- ۲- پورنامداریان، تقی، داستان پیامبران در کلیات شمس، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۴.
- ۳- جعفری، محمدتقی، از دریا به دریا، انتشارات چاپخانه وزارت ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۴.
- ۴- خزائلی، محمد، اعلام قرآن، موسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۷۸.
- ۵- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، ۱۴ جلدی، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۷۳.
- ۶- زرین کوب، عبدالحسین، بحر در کوزه، انتشارات علمی، چاپ چهارم، ۱۳۷۲.
- ۷- سورآبادی، قصص قرآن مجید، تصحیح یحیی مهدوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۷.
- ۸- شهیدی، سیدجعفر، شرح مثنوی، ۶ جلدی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۹.
- ۹- طبری، محمدبن جریر، ترجمه تفسیر طبری، ۷ جلد، تصحیح حبیب یغمایی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۴ - ۱۳۳۹.
- ۱۰- فروزانفر، بدیع الزمان، احادیث مثنوی، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۶.
- ۱۱- گوهرین، سیدصادق، فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی، ۹ جلد، کتابفروشی زوار، چاپ دوم، ۱۳۶۲.
- ۱۲- مجتوی، سیدجلال الدین، ترجمه قرآن کریم، انتشارات حکمت، چاپ اول، ۱۳۷۱.
- ۱۳- میبیدی، رشیدالدین، کشف الاسرار و عدة الابرار، ۱۰ جلد، به اهتمام علی اصغر حکمت، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۹ - ۱۳۳۱.
- ۱۴- نسفی، عزیزالدین، کتاب الانسان الكامل، با تصحیح و مقدمه فرانسوی مازیان موله، انستیتو ایران و فرانسه، تهران، ۱۳۴۱.
- ۱۵- نیکلسون، رینولد، ا.، تصحیح مثنوی، انتشارات مولی، چاپ چهارم، ۱۳۶۵.
- ۱۶- نیکلسون، رینولد، ا.، تصحیح مثنوی معنوی، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۷۳.
- ۱۷- یاحقی، دکتر محمدجعفر، فرهنگ اساطیر، پژوهشگاه علوم انسانی و سروش، چاپ دوم، ۱۳۷۵.